



## عوامل موفقیت فرماندهان در دوران دفاع مقدس

### سردار سرتیپ اسماعیل کوثری

تنظیم: محمد فردی\*

<p>بی‌شک یکی از یگان‌های شاخص سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس، لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) است. سردار اسماعیل کوثری، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) در دوران جنگ (پس از شهید محمدابراهیم همت و شهید عباس کریمی) و نماینده دوره نهم مجلس شورای اسلامی، روز پنجشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۹۵ در دومین دوره انتقال تجربیات فرماندهان دفاع مقدس در جمع دانشجویان دافوس سپاه در سالن اجتماعات راهیان نور میثاق آبادان به‌صورت اجمالی و با بیان مصادیقی به تشریح عوامل موفقیت فرماندهان در دوران دفاع مقدس برای فرماندهان آینده سپاه پرداخت.</p> <p>واژگان کلیدی: محمد کوثری، انتقال تجارب، تجارب فرماندهان، دفاع مقدس، عوامل موفقیت، دانشگاه امام حسین (ع).</p>	چکیده		

سردار اسماعیل کوثری که در بین رزمندگان دفاع مقدس به حاج محمد کوثری معروف بوده و پس از جنگ نیز به‌عنوان فرمانده در بخش‌های مختلف سپاه حضور داشته است، مهم‌ترین عوامل موفقیت فرماندهان در دوران دفاع مقدس را شامل موارد ذیل دانست:

**ولایت‌مداری و ولایت‌پذیری فرماندهان**  
فرماندهان، ولی امر مسلمین را همه‌جوره به‌عنوان فرمانده خود قبول داشتند؛ چراکه بالاخره ایشان یعنی حضرت امام خمینی (ع) در دفاع مقدس امرونهی می‌کرد. امام هم واقعاً طوری بود که قلب‌ها را تسخیر کرده بود؛ و آلا ایشان قولی به کسی نداده بود.

#### انگیزه الهی فرماندهان

«انگیزه الهی فرماندهان در دوران دفاع مقدس سبب مسئولیت‌پذیری آنان می‌شد. فرمانده باید شجاع و دلیر باشد و هراس به خود راه ندهد.

\* کارشناس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

سال پانزدهم □ شماره پنجاه و هفتم □ تابستان و پاییز ۱۳۹۵

### داشتن الگوی مقاومت عاشورایی

بسیجی‌ها گفت تو چه کسی هستی که دستور می‌دهی؟ شهید همت هم گفته بود مگر نگفتم بروید در میان نیروها صحبت کنید تا شما را بشناسند؟ خب! معلوم است زمانی که به خط می‌روید، نیرو شما را نشناسد.

مورد دیگری در این خصوص را از کتابی برایتان نقل می‌کنم که خاطره یک بسیجی است. در عملیات کربلای ۵ در کانال ماهی (قبل از عملیات نتوانسته بودیم در میان نیروها صحبت کنیم و بعضی نیروها اعزام اولی بودند) در سنگر حفره‌ای با بی‌سیم‌چی و پیک و غیره که دست ما بود نشسته بودیم و آتش هم خیلی سنگین بود. یک‌دفعه یکی از بسیجی‌ها که اعزام اول بود به آن اعزام دومی یا چندمی که ما را می‌شناخت گفت این فرماندهان الان عقب هستند و کیف می‌کنند و ما اینجا زیر آتش هستیم و اصلاً فکر ما نیستند. در این حین، بسیجی دیگر که اعزام چندمی بود با اشاره به من، رو به رزمنده اولی کرد و با خنده گفت: "زیاد صحبت نکن! صاحبش اینجا است!"

### پیشرو بودن فرماندهان

در طول جنگ عمدتاً فرماندهان یا جلوتر از نیرو بودند یا در کنار و نزدیک آنها. در ارتش‌های کلاسیک معمولاً این را قبول ندارند و می‌گویند که فرمانده باید ۱۵-۱۰ کیلومتر عقب‌تر از خط باشد، اما در دوران دفاع مقدس فرماندهان دقیقاً کنار نیروها بودند. پیشرو بودن فرماندهان، هم سبب افزایش روحیه نیروها می‌شد، هم اینکه وقتی نیرو می‌دید که فرمانده مستقیم دارد مشاهده‌اش می‌کند، با دقت بیشتری کار را دنبال می‌کرد. همچنین مشاهدات فرمانده باعث می‌شد تا کار با دقت بیشتری جلو برود. ملاحظه کنید که در لشکر ۲۷ چند

داشتن الگویی مانند عاشورا و کربلا در سال ۶۱ هجری قمری برای فرماندهان تعیین‌کننده راه بود. قبل از انقلاب، همیشه وقتی زیارت عاشورا می‌خواندیم می‌گفتمیم اگر ما هم سال ۶۱ هجری بودیم، آیا امام حسین<sup>(ع)</sup> را یاری می‌کردیم؟ آن روز عاشورا و آنجا کربلا بود، آیا به کمک امام حسین<sup>(ع)</sup> می‌شتافتیم؟ و این‌گونه پاسخ می‌دادیم که "یا لیتنا کنا معک". خب این امام حاضر بود، پس لازمه‌اش این بود که با همه سختی‌هایی که داشت (چون آن موقع نه صحبت درجه بود و نه صحبت جایگاه و نه اصلاً اِشِل حقوقی بود) در عمل این را نشان دهیم.

سپاه تا سال ۱۳۶۹ با همه به یک دید نگاه می‌کرد. بعد اشل حقوقی بر مبنای درجه، مدرک و... آمد که البته بلاشکال هم هست. حاج ابراهیم همت همیشه به فرماندهان گردان می‌گفت وقتی نیرو به شما می‌دهند حتماً بروید میان آنان صحبت کنید تا شما را بشناسند؛ چون همه لباس‌ها یک‌شکل و بدون درجه بود. رزمنده‌ها زمانی که از کنار هم رد می‌شدند اصلاً کسی فرمانده را نمی‌شناخت؛ به‌خصوص نیروهایی که سری اولی بود که به جبهه اعزام شده بودند، مگر اینکه از طریق رفقایشان که در آن گردان بودند و اعزام دوم و سومشان بود فرماندهان را می‌شناختند. حتی برخی اوقات رزمنده‌ها فرمانده لشکر را نمی‌شناختند. شهید رضا چراغی بعد از والفجر مقدماتی و قبل از والفجر ۱ به مدت ۲ ماه فرمانده لشکر بود. چراغی به خط رفته بود؛ با اینکه روز قبلش همراه من زخمی شده بود و با عصا راه می‌رفت. شهید همت تعریف می‌کرد که رضا به من می‌گفت که در ارتفاع ۱۴۱ در والفجر ۱ در سخت‌ترین شرایط به خط رفتم تا هماهنگی کنم و به بچه‌ها بگویم این کار را بکنید و... ناگهان یکی از



از راست: سردار سرتیپ دوم پاسدار پیری مسئول دوره انتقال تجارب، سردار محمد کوثری فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) در دوران دفاع مقدس، سردار سرتیپ دوم پاسدار بیگلری از مسئولان لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص)، اردوگاه میثاق آبادان، اردیبهشت ۱۳۹۵.

فرمانده شهید شدند. در مرحله اول الی بیت المقدس عراقی‌ها ضلع شرقی خاکریزی که وجود داشت و به دژ بارلو مشهور شده بود را زدند. به صورتی شد که در چپ و راست ما یگان‌ها نیامدند و عراقی‌ها فشار گذاشتند و بعد از ظهر خط در حال [شکستن] بود که یکپو بین بچه‌ها پیچید که حاج احمد (که حدس من این است که شهید شده)، خودش کلاش به دست گرفته و به خط آمده است. البته خیلی هم با خط فاصله نداشت، اما اینکه گفتند به خط آمده است، انگار که ده لشکر نیرو به کمک آمد. این باعث مقاومت بچه‌ها شد؛ چون گفتند که فرمانده به خط آمده است. حضور فرمانده در خط باعث می‌شود که آدم اصلاً از خط تکان نخورد و اصلاً خجالت می‌کشد که این کار را بکند.

لذا در دوران دفاع مقدس، فرمانده جلوتر از نیروها بود. به دلیل همین پیشرو بودن، فرماندهان بسیاری در جنگ شهید شدند؛ از جمله شهید حاج ابراهیم همت، روح مبارزه با زورگویان و مستکبرین

روح مبارزه با زورگویان و مستکبران که برگرفته از آیات قرآن است، تنها در دوران دفاع مقدس نبود و قبل از انقلاب هم خیلی‌ها با طاغوت در راه پیاده کردن احکام الهی

### اعتقاد راسخ فرماندهان به راهی که انتخاب کرده بودند

فرماندهان به دلیل اعتقاد راسخ به راهی که داشتند، در مسیری که انتخاب کرده بودند تزلزلی به خود راه نمی‌دادند.

### روح مبارزه با زورگویان و مستکبرین

روح مبارزه با زورگویان و مستکبران که برگرفته از آیات قرآن است، تنها در دوران دفاع مقدس نبود و قبل از انقلاب هم خیلی‌ها با طاغوت در راه پیاده کردن احکام الهی

**اخلاق‌مداری**

فرماندهان اخلاق را به صورت عملی پیاده می‌کردند. موقع نماز اولین نفر بودند. امکانات برای فرماندهی در وهله آخر قرار داشت و آن را نخست برای نیروها می‌خواستند. مثلاً شهید همت همواره می‌گفت امکانات برای دفتر فرماندهی آخر از همه باید فراهم شود. فرماندهان تلاش داشتند غذای گرم و باکیفیت را به نیروها به خصوص نیروهای در خط برسانند و پزشکان خوب را برایشان حاضر کنند. غذایی که به نیروهای خط می‌رسید، غذای کیفی نبود، به همین خاطر از بخش تغذیه پزشکی وارد عمل شدند. مثلاً در تهران کنسرو چهارغله درست کردند که یک غذای بسیار مقوی بود. آقای مرتضی قربانی سفارش داده بود که از مازندران برای بچه‌ها کنسرو کله‌پاچه درست کنند و بیاورند، یا حاج قاسم سلیمانی داده بود چیزی کنسرومانند درست کرده بودند و یگان‌های دیگر هم به همین صورت بود. فرماندهان اینها را می‌آوردند در خط و می‌فرستادند. یا اگر غذای گرم بود، سریع و به موقع غذای گرم به خط می‌رساندند. شهید همت می‌گفت خدا لعنت کند کسانی را که سوار ماشین باشند و در راه رزمندگان را سوار نکنند. این موارد به ظاهر چیزی نیست، اما تأثیر روحی - روانی این مسئله را در نظر بگیرید که تا چه اندازه زیاد است که نیرو ببیند در عقب چقدر به فکرش هستند. فرماندها تأکید داشتند که بهترین‌ها را به خط بفرستند. لذا توجه به رزمندگان در بالاترین حد خود بود و وقتی رزمنده می‌بیند که تا چه اندازه برایش ارزش قائل‌اند، قوت قلب می‌گیرد.

مبارزه می‌کردند. روحیه مبارزه با زورگویان و مستکبران از فرماندهان انسان‌های مقاوم و سرسختی ساخته بود.

**روحیه ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی**

در دوران دفاع مقدس این نبود که وقتی به فرماندهان بگویند "فرمانده" خوششان بیاید؛ بلکه می‌گفتند به ما بگویید "خادم". الگوی فرماندهان در همه موارد پیش‌گفته و در بحث ایثار و فداکاری، امام خمینی<sup>(ع)</sup> بود. حضرت امام زمانی که آقا مصطفی شهید شد گفت "اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ"، این امانتی بود که خدا به ما داده بود و ما به خدا پس دادیم. یعنی حضرت امام این قدر محکم و استوار بود. یا می‌گفت که من خودم حاضرم اسلحه دست بگیرم و دفاع کنم. همچنین موقعی که ارتش بعث عراق به صورت رسمی در ۳۱ شهریور با ۱۲۰ فرزند هواپیما به ما حمله کرد، امام گفت که "دیوانه‌ای پیدا شده و سنگی در چاه انداخته است و حسابش را می‌رسیم". یعنی حرفی نمی‌زد که مردم روحیه‌شان را ببازند، بلکه با صلابت صحبت می‌کرد. بچه‌ها این را از امام آموخته بودند که می‌گفت چه بکشید و چه کشته شوید، پیروزید و باید تکلیف را انجام دهید. امام تأکید بر تکلیف داشتند و برایشان «نتیجه» فرع بر تکلیف بود. فرماندهان نیز خود را در قبال حفظ نظام اسلامی مکلف می‌دانستند و ایثار و فداکاری در تکلیف محوری آنها معنی پیدا می‌کرد.

**سردار کوثری:**

بچه‌ها این را از امام آموخته بودند که می‌گفت چه بکشید و چه کشته شوید، پیروزید و باید تکلیف را انجام دهید. فرماندهان نیز خود را مکلف می‌دانستند و ایثار و فداکاری در تکلیف محوری آنها معنی پیدا می‌کرد.

## تحمل سختی‌ها

می‌شود و در آنجا به اسارت درمی‌آید. یا ناصر کاظمی فرماندار می‌شود و همه منطقه را به‌صورت دقیق شناسایی می‌کند و اطلاعات می‌دهد. کاظمی زمانی که فرمانده می‌شود همین روحیه را دارد. همچنین آقا مهدی باکری در عملیات بدر برای شناسایی با چند نفر از رزمنده‌ها از دجله عبور کرد و به آن طرف رود رفت و سپس برگشت. بعد از برگشتن بود که با هلیکوپتر زدند و جنازه‌اش هم پیدانشد.»

آقای کوثری در پایان، به جمع‌بندی سخنان

خود پرداخت و طی یک نتیجه‌گیری کوتاه گفت: «باید کاری کرد که نیروهای تحت امر را با عمل خودمان متقاعد کنیم و محبت آنها را به دست آوریم. چنانچه این اتفاق بیفتد، نیرو و پرسنل دیگر به شما دروغ هم نمی‌گویند و به خود این اجازه را نمی‌دهد؛ چراکه واقعیت را می‌بیند. در این موقع است که فاصله‌ای بین فرمانده و نیرو نخواهد بود. اما اگر به‌گونه‌ای

**باید کاری کرد که نیروهای تحت امر را با عمل خودمان متقاعد کنیم و محبت آنها را به دست آوریم. چنانچه این اتفاق بیفتد، نیرو و پرسنل دیگر به شما دروغ هم نمی‌گویند. در این موقع است که فاصله‌ای بین فرمانده و نیرو نخواهد بود.**

باشد که فرمانده فخر بفروشد که

ما فرمانده هستیم و شما چه کاره‌اید و جلو این و آن کنفش بکنیم، "بله قربان" را جلو روی شما می‌گویند و در پشت ضربه خود را می‌زنند. ما اگر در جنگ دیدیم واقعاً نیروها می‌روند و سرشان را جلو تیربار و دوشکا می‌گذارند و از چیزی باکی ندارند، به‌خاطر این بود که از عقبه و فرماندهانشان خاطر جمع بودند. این فرهنگ را ما باید عملی و پیاده کنیم. در آن صورت است که می‌بینیم محبوب‌تر هم هستیم. الآن در اداره کردن

فرماندهان کمتر از همه استراحت و بیشتر از همه کار می‌کردند. این موضوع برخاسته از انگیزه الهی بود که داشتند و باعث موفقیت شده بود. در همان طلائی که نیروها به غرب کانال رفتند، خود من هم رفتم و بچه‌های دیگر هم حضور پیدا کردند، ولی نتوانستیم و به دلیل وضعیت زمین ما را پس زدند و از بالا [مسئولان سیاسی و نظامی کشور] هم فشار می‌آوردند که باید بزیند و بروید به پل نشوید تا اینکه از جزیره جنوبی هم بیایند و راه خشکی باز شود. در اینجا بود که شهید همت به من گفت محمد، دیگر از خدا شهادت را خواستم. گفتم که این چه حرفی است که می‌زنی؟ گفت من چند سال است در جبهه هستم و می‌بینم پاسدارها و بسیجی‌ها می‌آیند و شهید می‌شوند، من از روی این شهدا خجالت می‌کشم و از خدا شهادت می‌خواهم. در نهایت هم در جزیره مجنون شمالی شهید شد.

## شناخت دقیق منطقه و اشراف فرماندهی

فرمانده باید به منطقه عملیاتی خود اشراف داشته باشد و بداند نیروها را وارد چه منطقه‌ای می‌خواهد بکند. فرماندهان ما خود برای شناسایی می‌رفتند و تا حد ممکن اطلاعات کسب کرده، سپس برای عملیات اقدام می‌کردند. مثلاً حاج احمد متوسلین زمانی که برای درگیری با رژیم اشغالگر قدس می‌رود (در این زمان صهیونیست‌ها به جنوب لبنان حمله کرده و کشورهای عربی گرفته بودند که نیرو می‌آورند و نیابورند)، با آقای موسوی کاردار ایران، به‌همراه یک راننده و یک نفر خبرنگار (چهار نفره) راهی بیروت می‌شوند تا اسناد و مدارک سفارت را با خود بیاورند و در این مسیر حاج احمد هم بتواند اوضاع را بررسی کند. نزدیکان حاج احمد هر چه می‌گویند که نرو، وی شخصاً برای تحلیل مسائل راهی



از راست: غلامرضا صالحی معاون عملیات فرارگاه نجف و محمد کوثری فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) در عملیات کربلای ۵، دی ماه ۱۳۶۵.

کشور، حالت تکبر و خودخواهی حاکم شده است. نظام "بله قربان" نباید حاکم شود، چون در کشور اسلامی این خریدار ندارد و نیرو باید از فرماندهش خاطر جمع باشد. مثلاً شهید سردار همدانی خود به سوریه رفت و در آنجا بسیج مردمی را برای مقابله با داعش تشکیل داد. خودش به جاهایی می‌رفت که سوری‌ها نمی‌رفتند تا نشان دهد که می‌توان این کارها را انجام داد. درست است که شهادت در پیش رو قرار دارد، اما شهادت نصیب هرکسی نمی‌شود. باید در سپاه، کل نیروهای مسلح و کل کشور این روش حاکم شود و به اجرا درآید. بچه‌ها گذشت کردند، مخصوصاً فرمانده‌ها و رزمنده‌ها فداکاری را به حد اعلاش رساندند و این باعث موفقیت و پیروزی شد.»

سردار کوثری، در پاسخ یکی از دانشجویان که پرسید: «آیا در کنار روحیات و منش فرماندهان و اخلاص آنها، دانش و تجربه نظامی فرماندهان نیز بر توانایی اداره لشکر و میزان موفقیت وی تأثیر داشت؟» مجموع عوامل یادشده را در کنار دانش و تجربه نظامی سبب شکل گرفتن فرماندهی لایق و پاسدار اسلام دانست و اظهار کرد: «بله، عوامل دیگری هم غیر از این موارد می‌تواند باشد. مصداق این مورد را بعد از عملیات فاو و در کربلای ۱ شاهد بودیم که عراقی‌ها مهران را گرفته بود و در رسانه‌های بین‌المللی این‌گونه مطرح می‌کرد که مهران در مقابل فاو! در حالی که این‌گونه نبود و نسبت آنها یک به ده یا یک به بیست بود. حضرت امام سه بار از طریق آقا محسن پیگیری کردند که مهران آزاد شد یا نه. بچه‌ها ۷۱ روز جنگیده و خسته بودند، اما همین که شنیدند امام موضوع را پیگیری می‌کند دیگر نگفتند هوا گرم است و تابستان است و غیره. همه به مهران آمدیم و پای کار ایستادیم تا مهران آزاد شود. ما برآورد کردیم که چقدر نیرو برای آزاد کردن مهران می‌خواهیم. بله، تجربه نظامی در اینجا مؤثر بود؛ ۶ سال از جنگ گذشته بود و فرماندهان به اندازه کافی تجربه به دست آورده بودند. همه آمدیم و روی

بحث بر سر محدوده عملیاتی هریک از گردان‌ها، تیپ‌ها و لشکرها بود تا اقناع شوند. در مورد دومی با اینکه کار کمی سخت بود، بسیار راحت‌تر از رده بالاتر بود؛ چون با یک جابه‌جایی گردان یا قراردادن یک‌سری گردان‌ها در مرحله دوم - برخی را به‌خاطر اینکه در خط‌شکنی نمی‌گذاشتید اعتراض می‌کردند - این مشکل حل می‌شد. مثلاً در عملیات والفجر ۸ خیلی از فرماندهان قبول نداشتند و می‌گفتند که به این راحتی نمی‌شود عبور کرد. اما خب آقا محسن پای کار ایستاد و بحث کرد که شما اگر خط‌شکنی را قبول ندارید، بقیه یگان‌ها قبول دارند و یگان‌های دیگری را برای خط‌شکنی قرار می‌دادند و این یگان‌ها را به‌عنوان پشتیبان می‌گذاشتند. یعنی با جابه‌جایی‌هایی این کار انجام می‌شد و اختلافات رفع می‌شد.

در بالا و رده فرماندهی قرارگاه اقناع کردن بسیار سخت‌تر بود؛ چون تصمیم‌گیری درخصوص کل منطقه عملیات بود. مثلاً عملیات والفجر ۷ به‌دلیل اینکه فرماندهان به نتیجه مطلوب درخصوص منطقه نرسیدند، لغو شد. یعنی درخصوص مسائل عملیات تصمیم گرفته می‌شد و این‌گونه نبود که کسی بگوید الا و بالله و لا غیر؛ خیر. یا مثلاً نمونه‌اش این‌طور بود که در کربلای ۱ آقا رحیم در محور برای عملیات تصمیم می‌گرفت. ایشان گفتند که امشب عملیات کنیم و من گفتم که به این دلیل و این دلیل، فرداشب عملیات کنیم. صدایمان بلند شد و آقا محسن از بیرون آمد و گفت چه خبر است؟ گفتم من می‌گویم فرداشب و آقا رحیم می‌گوید امشب. حاج قاسم سلیمانی هم پشت ما در آمده بود. محسن گفت که نه همان فرداشب عملیات کنیم و با بحث‌هایی که می‌کردیم در نهایت مسائل حل و فصل می‌شد و تصمیم شخصی گرفته نمی‌شد.»

زمین و نقشه برآورد کردیم که ۹۶ گردان برای این کار لازم است؛ خیلی هم منطقی بود. یعنی براساس تجربه و حتی تئوری و عملی، همه‌جوره در عملیات‌های بزرگ و کوچک برآورد کردیم که ۹۶ گردان می‌خواهیم، اما با جمع همه نیروها ۳۷ گردان نیرو در اختیار داشتیم. حال اگر می‌خواستیم بگوییم ۳۷ گردان کجا و ۹۶ تا کجا، نباید اصلاً عملیات می‌کردیم. عملیات را شروع کردیم و نه تنها نیروهای عراق را بیرون ریختیم و مهران را آزاد کردیم، بلکه ارتفاعات قلاویزان را که در جنوب‌غربی شهر مهران بود آزاد کردیم و بر شهر زرباطیه عراق مسلط شدیم.

بنابراین، عوامل دیگری غیر از این عواملی که برشمردیم می‌تواند وجود داشته باشد. به این عوامل شاید می‌توان روحیه دانشجویی را هم اضافه کرد. در نهایت همه فرماندهان باید باهم جمع شوند و چکیده‌ای از خصوصیات و علل موفقیت فرماندهان را در سطح گردان، تیپ و لشکر استخراج کنیم و بعد از رسیدن به یک جمع‌بندی، آنها را مینا قرار دهیم. بنابراین، مجموع این عوامل به‌اضافه دانش و تجربه نظامی "به‌همراه برخی عوامل دیگر، فرماندهی لایق بار می‌آورد و وی را آماده پاسداری از کشور می‌کند." سردار کوثری همچنین در پاسخ به سؤال یکی دیگر از دانشجویان که پرسید: «فرماندهان چگونه نیروهای تحت امر خود را اقناع می‌کردند؟ با توجه به اینکه مثلاً یکی از نیروهای شهید همت از عملیات ممانعت و فردای آن روز در عملیات شرکت می‌کرده است.» گفت: «دقیقاً این‌طور بود که با کار شناسایی، کار روی نقشه، کار روی زمین، و با امکاناتی که در اختیار داشتیم عملیات می‌کردیم. یک موقع بحث منطقه عملیات بود و برخی مواقع در سطح فرماندهی قرارگاه با فرمانده کل سپاه و مشاورهایش درخصوص منطقه بحث می‌شد که اصلاً چرا این منطقه را انتخاب کردید. زمانی هم